

متن پرسش

سلام: احادیثی در ذم فلسفه و ذم علمایی که گرایش به فلسفه دارند وجود دارد این احادیث را چگونه توجیه می کنید؟ مثل این حدیث که احوال مردم آخرالزمان را می گوید: «..... عَلَمَاؤُهُمْ شَرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَ التَّحَرُّفِ يُبَالِغُونَ فِي حُبِّ مُخَالِفِينَا وَ يُضِلُّونَ شَيْعَتَنَا وَ مُوَالِيِنَا إِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرَّشَاءِ وَ إِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّيَاءِ إِلَّا إِنَّهُمْ قَطَاعُ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدُّعَاءُ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحِدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيُخَذَرْهُمْ وَ لِيَصُنْ دِينَهُ وَ إِيْمَانَهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ هَذَا مَا حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع وَ هُوَ مِنْ أَسْرَارِنَا فَانْتَمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ» مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۳۸۰ و در منابع دیگری نیز موجود است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: علامه طباطبائی در پرسشی به توجیه این روایات می پردازد:
پرسش: روایاتی که در خصوص ذم اهل فلسفه به ویژه در دوره آخرالزمان وارد شده □ چنانکه در کتب حدیثی از قبیل بحارالانوار و حدیقة الشیعه مسطور است □ متوجه چه کسانی می شود و منظور از این احادیث چیست؟
پاسخ: دو، سه روایتی که در بعضی از کتب در ذم اهل فلسفه در آخرالزمان نقل شده، بر تقدیر صحت، متضمن ذم اهل فلسفه است نه خود فلسفه؛ چنان که روایاتی نیز در ذم فقهای آخرالزمان وارد شده و متضمن ذم فقها است نه فقه اسلامی و همچنین روایاتی نیز در ذم اهل اسلام و اهل قرآن در آخرالزمان وارد شده: «لایبقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه» و متوجه ذم خود اسلام و خود قرآن نیست.

و اگر این روایتها که خبر واحد ظنی می باشند در خود فلسفه بود و مسائل فلسفی مضمونا همان مسائلی است که در کتاب و سنت وارد شده، این قدح عینا قدح در کتاب و سنت بود که این مسائل را با استدلال آزاد بدون تعبید و تسلیم مشتمل شده است. اصولا چگونه متصور است که یک خبر ظنی در برابر برهان قطعی یقینی قد علم کرده و ابطالش کند؟! (اسلام و انسان معاصر، صفحه ۹۴-۸۹) روی السید المرتضی باسناده عن الإمام الحسن العسکریّ أنّه قال لابی هاشم الجعفریّ یا أبا هاشم سیأتی زمانٌ علی الناس و جوههم ضاحکةٌ مستبشرةٌ و قلوبهم مظلمةٌ منکذرةٌ، السنّة فیهم بدعةٌ و البدعة فیهم سنّة، المؤمن بینهم محقرٌ و الفاسق بینهم موقرٌ، أمراؤهم جاهلون جائرون و علماؤهم فی أبواب الظلمة

سَائِرُونَ، أَغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءِ وَ أَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكِبَرَاءِ وَ كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ وَ كُلُّ مُحِيلٍ عِنْدَهُمْ فَاقِيرٌ، لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَ الْمُرْتَابِ، لَا يَعْرِفُونَ الضَّانِ مِنَ الذَّنَابِ، علماؤهم شرار خلق الله على وجه الأرض لانتهم_____ «يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ» و ايم الله انتهم من اهل العُدول وَ التَّحَرُّفِ، يُبَالِغُونَ فِي حُبِّ مُخَالِفِينَا وَ يُضِلُّونَ شِيَعَتَنَا وَ مَوَالِينَا، ان نالوا منصبا لم يشبعوا عن الرِّشَاءِ وَ ان خذلوا عبَدوا الله على الرِّبَاءِ الا انتهم قُطَاعُ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدُّعَاةُ إِلَى نِحْلِهِ الْمُلْجِدِينَ فَمن أدركهم فَلِيَحْذَرُهُمْ وَ لِيَصُنَّ دِينَهُ وَ ايمانه ثم قال يا ابا هاشم هذا ما حدثتني ابي عن اباي جعفر بن محمد عليهم السلام وَ هُوَ مِنْ أَسْرَارِنَا فَانكتمه الا عن أهله

- سيد مرتضى از حضرت عسگری عليه السلام نقل می کند که آن حضرت مخاطبه فرمود با ابي هاشم جعفری و فرمود: زود باشد که بيايد زمانی بر مردم که صورت های آنها خندان باشد و دل هایشان تاریک. سنت و عمل خوب در نزد آنها بدعت و بدعت و عمل زشت سنت باشد. مؤمن در بين آنها کوچک و فاسق بزرگ گردد، رؤسای آنها نادان و ظالم باشند و علمای آنها به جانب ظالمين روند؛ اغنيا از توشه فقرا بدزدند و کوچکان آنها مقدم شوند بر بزرگان. هر جاهلی در نزد آنها دانشمند، و حيله گر نزد آنها فقير نمايد، بين مخلص و مرتاب تمیز ندهند، علمای آنها بدترین خلق خدايند در زمين، زیرا ميل نمايند به فلسفه و تصوف. قسم به خداوند که ایشان اعراض کنند از حق، و اهل تحريف می باشند. مبالغه می کنند در دوستی مخالفين ما، و گمراه می کنند شيعيان و دوستان ما را، اگر منصبی را دارا شوند، از رشوه گرفتن سير نشوند و اگر ذليل شوند عبادت نمايند خدا را از روی ریا؛ بدانيد اينان راهزن مؤمنين می باشند و خوانندگان به سوی راه بی دينان هستند، پس کسی که ادراک کند آنها را بايد از آنها بر کنار باشد و نگهداری کند دين و ايمان خود را. پس فرمود ای اباهاشم! آنچه گفتم حديث فرمود پدرم از پدران خود از حضرت صادق عليه السلام و از اسرار ما است مخفی بدار آن را. منتحلی الفلسفه با فلاسفه متفاوت است. منتحل به معنای مدعی است و منظور از منتحلی الفلسفه مدعیان فلسفه و فيلسوفنماها است. در روایت نخست آنچه مورد ذم و نفرين قرار گرفته است، مدعیان فلسفه است نه فيلسوفان و فلسفه. در این روایت فيلسوفنمايان زنديق که تدبير در عالم و مدبر آن را انکار می کنند نکوهش شده اند. شاهد این سخن عبارت پایانی روایت است. در این عبارت مدعی فيلسوفنمايان □ نفی تدبير در آفرینش - را بيان می کند، این مدعا با مدعای بسیاری از فلاسفه ناسازگار است. فلاسفه ای الهی همه تدبير در آفرینش را پذيرفته اند. این سخن نمی تواند ناظر به فلاسفه و حکما باشد. در همین روایت از ارسطو که اتفاقى بودن عالم را رد می کند تمجید شده است. اینها را دليل گرفته اند بر آنکه در عالم آفرینش تعمد و تقدير و اندازه گیری صحيح به کار نرفته است بلکه صدفةً و برحسب اتفاق پدیدار شده است. ارسطاطاليس رد گفتارشان را نموده است به این که: آنچه صدفةً و برحسب اتفاق واقع می شود آن چیزهائی است که یک بار در خارج از متعارف صورت می گیرد به جهت عللی که بر طبيعت وارد می شود و آن را از مسیر طبيعى خود و از مجرای عادى خود برمی گرداند، و به منزله امور طبيعیه ای نیست که بر شکل واحدی پيوسته و به طور دائم جريان پياپی داشته باشد. «بحارالانوار» طبع حروفی

ج ۳ ص ۱۴۹ به امام شناسی مرحوم سید محمدحسین طهرانی ج ۱۸ رجوع شود. موفق باشید